

بررسی و تحلیل نمودهای فرهنگ‌پایداری در تاریخ جهانگشای جوینی

سعید بزرگ بیگدلی^۱

نعیمه آقانوری^۲

چکیده

تاریخ جهانگشای جوینی، اثری ادبی تاریخی است که ظهور چنگیز و احوال و فتوحات او و حوادث پس از آن تا دوره ظهور ایلخانان و فتح بغداد از قسمت‌های اساسی این تاریخ می‌باشد. در این مقاله تلاش شده‌است از طریق بررسی لفظی و محتوایی اثر به این سوال پاسخ داده شود که جایگاه تاریخ جهانگشای جوینی در ادبیات پایداری چیست و آیا می‌توان آن را یکی از آثار حوزه پایداری به شمار آورد؟ تدقیق در بخش‌های مختلف متن و بررسی میزان تطبیق کلام با مؤلفه‌های اصلی ادبیات پایداری نشان می‌دهد در این اثر که در قرن هفتم هجری، عظاملک جوینی با کلامی استوار و هنرمندانه خلق کرده‌است، جلوه‌هایی گوناگون از فرهنگ پایداری و مقاومت یافت می‌شود؛ جلوه‌هایی که در لفظ و سطوح مختلف معنا بروز یافته‌اند، بطوری‌که در بخش‌های گوناگون آن از مقاومت‌ها و ایستادگی‌های مردم در برابر سیل خانمان‌برانداز مغول نشانه‌ای می‌توان یافت و خود نویسنده نیز همپای این جریان پایداری به شیوه‌های بدیع و در اغلب موارد پنهان به مقاومت و ظلم‌ستیزی می‌پردازد. از دید پژوهش حاضر با توجه به نتایج به دست آمده، آمیختگی این اثر با فرهنگ پایداری و فنون مختلف بکار گرفته شده در متن برای خارج شدن آن از تاریخ‌نگاری صرف، به حدی است که می‌توان، تاریخ جهانگشا را از متون ادبیات پایداری و عظاملک جوینی را از نویسندگان این عرصه معرفی نمود.

واژه‌های کلیدی: ادبیات پایداری، تاریخ جهانگشای جوینی، عظاملک جوینی، نثر فارسی.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس Bozorghs@modares.ac.ir

۲. کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس N.aghanouri@modares.ac.ir

مقدمه

بخشی از تاریخ جهانگشا روایتی است از اوضاع ایران در زمان حمله مغول؛ بنا به تعاریف محققان، روایت «توالی ملموسی است از حوادثی که به صورت غیر تصادفی در کنار هم آمده‌اند». (ارجی، ۱۳۸۴: ۵)، «نحوه چینش روایت... به صورت تصادفی کنار هم قرار نگرفته‌اند و آگاهی و طرح پیش ساخته، آنها را جلو می‌برد». (همانجا) بنابراین در روایت، نویسنده نقش اساسی دارد به طوری که اهداف وی در جزء جزء اثر، چه در لفظ چه در محتوا تأثیرگذار است. صاحب دیوان علاءالدین ابوالمظفر عطا ملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ هجری قمری) از جمله بزرگترین مورخان و نویسندگان ایرانی در قرن هفتم هجری، از خاندان بزرگ صاحب دیوانان جوینی است که این خاندان در قرون پنج تا هفت هجری همواره متصدی مشاغل بزرگ دولتی بودند. ماحصل حضور جوینی در میان کارگزاران هلاکو و مشاهده محل زندگانی مغولان و رفتار و خصوصیت آنان در نزدیک، خلق اثری بدیع و با ارزش در زمینه ادبیات و تاریخ‌نگاری دوره مغول است با نام «تاریخ جهانگشای جوینی» که در جای جای آن، همچون بسیاری دیگر از آثار ادبیات پایداری، صحنه‌های ایستادگی و مقاومت ایرانیان در برابر زورگویی و غارتگری به همراه شاخصه‌های دیگری از فرهنگ پایداری جلوه گر شده، به طوری که در این اثر، آمیختگی روساخت و ژرف ساخت اثر با مؤلفه‌های پایداری، بافتی نسبتاً منسجم از پایداری را به نمایش گذاشته است. گفتنی است منظور از روساخت، ساخت ظاهری و لفظی کلام است که شامل واژه‌ها، جملات و ترکیبات می‌باشد. ژرف ساخت، ساخت زیرین و معنایی و تفسیری- تأویلی متن است که با محتوا ارتباط دارد.



ارتباط تاریخ با ادبیات

ارتباط نزدیک تاریخ با ادبیات در بسیاری از تحقیقات تاریخی تأیید شده است؛ به طوری که به طور مشخص، نظریات فراتاریخی به بیان این مطلب می‌پردازند که آثار تاریخی عموماً شکلی روایی دارند و ذاتاً با فنون ادبی و بلاغی آمیخته‌اند. در این میان، به طور مستقل «هایدن وایت» چنین استدلال می‌کند که فرایندهای تاریخی در داستان‌هایی، که هر کدام یکی از انواع ادبی هستند، تصویر شده‌اند و از حیث، تفاوتی میان تاریخ و داستان وجود ندارد. از دید وایت، تاریخ، روایتی است که تنها گزیده‌ای از رویدادها را منعکس می‌کند (ر.ک سوتر مایستر، ۱۳۷۴)، بنابراین، چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، اهداف نویسنده در نوع‌گزینش رویدادها و نحوه بیان و انعکاس آنها مؤثر است. با توجه به مباحث فوق و شواهد ادبی موجود در متن تاریخ جهانگشا می‌توان گفت این اثر، یک اثر ادبی تاریخی است که در صورت دارا بودن مؤلفه‌ها و ویژگی‌های مناسب می‌تواند نمونه‌ای از ادبیات پایداری معرفی شود.

ادبیات پایداری از دیدگاه صاحب‌نظران

در میان پژوهش‌های گوناگون در حوزه ادبیات پایداری، تعاریفی گوناگون از ادب پایداری داده شده است؛ از آنجا که توجه به این تعاریف، در درک بهتر موضوع و مشخص شدن چارچوب تحقیق مؤثر است، از میان تعاریف داده شده به ذکر اهم آنها می‌پردازیم تا بتوان با رسیدن به تعریفی نسبتاً جامع از این مقوله به بررسی آن در تاریخ جهانگشا پرداخت.

یکی از صاحب‌نظران در تعریف ادب پایداری چنین می‌نگارد: «ادبیات مقاومت، ادبیاتی است که آزموده‌های مبارزاتی یک نسل مقاوم و مبارز را که برای رهایی سرزمین، دین، فرهنگ و سنت‌های خود از چنگال تجاوزگران، یغماگران و یورش بران به حریم ارزشهای ملی و انسانی به پا خاسته است برای نسل‌های آینده در بیان فخیم



شعری و ادبی ترسیم و تصویر می‌کند به بیان دیگر ادبیات مقاومت صدای مقاومتی است که هرگز خاموش نمی‌شود و پایان نمی‌شناسد، تعبیری است که هیچگاه از مردم فاصله نمی‌گیرد اگرچه شمشیرها و سرنیزه‌ها مردم را رها کرده باشند» (آیینه‌وند، ۱۳۷۰: ۳۴). در مقاله «ادبیات مقاومت، جلوه‌ها و ارزشها» چنین آمده است: «ادب مقاومت، ادب ستیهندگی و چالش است، ادب‌پایداری فرهنگی ملتی که به مرزهای خودباوری گام درکشیده و بر آن است تا فرا و فراتر رود» (سرهنگی و دیگران، ۱۳۷۱: ۴۱)؛ نیز یکی از پژوهشگران می‌نویسد: «در حقیقت ادبیات مقاومت، صحنه‌ای از مبارزه است. این نوع نمی‌تواند کامل باشد مگر اینکه خود محقق نیز در بطن نهضت مقاومت حضور داشته‌باشد و مستندات خود را از مکان زندگی و دهان مردم بگیرد». (اسکندری، ۱۳۷۶: ۷۹) همچنین گفته‌اند: «ادبیات‌پایداری در واقع مقاومت انسان را در برابر نیروهایی که حیات، شرافت، ناموس، شخصیت و هویت او را نشان گرفته‌اند به تصویر می‌کشد، ادبیاتی که به انسان انگیزه می‌دهد تا از خود و کیان و حیات خود در برابر نیروهای مهاجم و نابودکننده دفاع کند». (ترابی، ۱۳۸۳: ۲۶) در تعریفی دیگر آمده است: «ادبیات‌پایداری یعنی ادبیاتی که در وجوه سلبی و ایجابی‌ای چون نفی وضع ظالمانه موجود و ایجاد وضع عادلانه و دفاع از حق و نفی باطل ظهور پیدا می‌کند» (عیسی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۲۳) و نیز: «ادبیات مقاومت ادبیات انسانی است و تلاش دارد ریشه لغزشها و تهدیدات را پیدا کند و بشناساند؛ ادبیاتی که نشان‌دهنده وجدان بیدار در برابر خشونت دشمنان و بازگرداندن حقوق انسانی است». (محنایه، ۱۳۸۹: ۸۱) از تعاریف پیشگفته پیرامون ادب‌پایداری می‌توان ویژگی‌های عمده ادب‌پایداری از دید محققان و صاحب‌نظران این عرصه را چنین برشمرد:

۱. ستیهندگی از جانب ملتی به خودباوری رسیده، بر ضد ظلم؛
۲. ترسیم صحنه‌های مقاومت؛
۳. به تصویر کشاندن مقاومت انسانی برای حفظ حیات، هویت و شرافت؛

۴. ایجاد کننده انگیزه در مخاطب؛ ۵. ظهور یافته از جنبه‌های ایجابی یا سلبی در برابر وضعیت سیاسی اجتماعی جامعه؛ ۶. بیان لغزش‌ها و تهدیدات از منظر وجدانی بیدار.

با توجه به تعاریف مذکور و معانی گوناگون واژه پایستن در زبان فارسی، مثل پایدار ماندن، صبر کردن و جاویدان بودن، می‌توان پایداری را معادل نوعی ایستادگی دانست که با صبر و گذشت همراه است، صبر در برابر ناملایمات برای برجاماندن ارزش‌های مادی و معنوی و رسیدن به اهدافی والا با ویژگی‌های ظلم‌ستیزی که گذشت از بسیاری از تمایلات انسانی مثل آرامش، رفاه و مادیات و در اعلی مرتبه خود، گذشت از جان را می‌طلبد و در حیطه‌ای گسترده‌تر، در تعریف ادبیات پایداری چنین آورد که ادبیات پایداری، ادبیاتی است که در عین تشریح و توصیف ایستادگی‌ها و مقاومت‌ها در برابر زورگویی و تهاجم، به بیدارگری و عدالتخواهی مبادرت می‌کند.

با بررسی تاریخ جهانگشا می‌توان ویژگی‌های مذکور از ادب پایداری را به نحوی بارز در آن تشخیص داد؛ بعلاوه ویژگی‌های دیگری از فرهنگ پایداری در این اثر وجود دارد که در این مقاله به شرح آنها می‌پردازیم؛ در پژوهش حاضر کوشش بر آن است تا با بررسی این اثر، به شناسایی نشانه‌های پایداری پرداخته به این سوال پاسخ دهیم که:

آیا می‌توان تاریخ جهانگشای جوینی را جزء آثاری قرار داد که در زمینه ادبیات پایداری قرار دارند؟ به بیان دیگر: جلوه‌های فرهنگ پایداری در تاریخ جهانگشای جوینی چیست؟

روش پژوهش

در این پژوهش به منظور پاسخگویی به سؤالات اصلی مقاله، با در نظر گرفتن تعریف و مفهوم ادبیات پایداری به بررسی محتوایی و لفظی تاریخ جهانگشا پرداخته شده،



مواردی که با فرهنگ پایداری همخوانی داشته و از دید پایداری توجیه‌پذیر بوده‌اند، استخراج گردیده‌است. در مرحله بعد، موارد استخراج شده با در نظر گرفتن شباهت‌ها طبقه‌بندی و در این جستار، تحلیل و تبیین شده‌اند. گفتنی است انگیزه اولیه بررسی تاریخ جهانگشا از دید پایداری، مشاهده قسمتهایی با معانی کنایی و چند پهلو و شباهت نسبی این اثر به دیگر آثار پایداری، با در نظر گرفتن شخصیت سیاسی و مؤثر عظاملك جوینی بوده‌است.

پیشینه پژوهش

از میان پژوهش‌های گوناگون، پژوهشهایی که به بررسی جلوه‌های پایداری در آثار ادبای پارسی‌زبان پرداخته‌اند قرابت بیشتری با موضوع مورد بحث ما دارد که از آن جمله می‌توان به پایان‌نامه «جلوه‌های آزادگی و ادب اعتراض در دیوان ناصر خسرو» از علی محمد پشت‌دار، دانشگاه تربیت مدرس (۱۳۶۹)، پایان‌نامه «آرمان دادخواهی و ظلم‌ستیزی در شاهنامه فردوسی» از حسین خلیلی، دانشگاه شهید بهشتی (۱۳۷۹)، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد «ستم‌ستیزی در شعر معاصر ایران» از عبدالرسول کمالی، آزاد بوشهر (۱۳۸۱)، مقاله «مقایسه جلوه‌های ادبیات پایداری در حماسه‌دینی یادگار زریران و گشتاسب‌نامه دقیقی» از بهجت قاسم‌زاده (ادبیات پایداری: ۱۳۹۱) اشاره کرد؛ همچنین از میان تحقیقات گسترده‌ای که در باب مسائل پیرامونی تاریخ جهانگشا نوشته شده‌است، مقاله «نمود هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی بر مبنای شاهنامه فردوسی» (مجموعه مقالات آغاز هزاره دوم شاهنامه، ۱۳۹۰) و «نمودهای برجسته هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی» (کهن‌نامه ادب پارسی، ۱۳۹۲) به پژوهش ما قرابت دارند، اما چنانکه از عناوین پژوهش‌های مذکور نیز مشخص است در حوزه پایداری غالباً به دیوان‌های شعری توجه شده و بررسی آثار منشور کهن در اولویت نبوده‌است. در حوزه تاریخ جهانگشا شناسی نیز اخیراً شناخت مؤلفه‌های

هویتی اثر مورد توجه واقع شده است که این «هویت» علی‌رغم مشابهتها با «پایداری» یکسان نیست و هر کدام از این دو با وجود ارتباطها با دیگری، مقوله‌ای مستقل هستند، چنانکه در مقاله «نمودهای برجسته هویت ایرانی در تاریخ جهانگشا» در مورد هویت آمده است: «مقوله هویت یکی از مباحث پیچیده‌ای است که با آگاهی بشر و گسترش دانش وی ارتباطی تنگاتنگ دارد و در واقع خودآگاهی افراد از کیستی جمعی خود... در طی زمان است». (علیجانی و بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۲: ۵۴) مقاله پیش‌رو با بررسی جنبه‌های پایداری و مقاومت تاریخ جهانگشا به جنبه‌هایی ویژه از فرهنگ ایرانی در آن اشاره دارد که از این لحاظ از پژوهش‌های گوناگون در حوزه‌های متفاوت فرهنگ پایداری و جهانگشاشناسی متمایز است.

انواع پایداری در تاریخ جهانگشا

در آغاز بحث لازم است به مواردی مربوط به موضوع پایداری در تاریخ جهانگشا اشاره کرد؛ از نظر انواع پایداری، چند نوع ویژه در عمل نویسنده و چند نوع دیگر در بطن اثر مشاهده می‌شود. پایداری فردی و پایداری ملی در عمل نویسنده، و پایداری زبانی، فرهنگی دینی و ادبی در بطن اثر قابل توجه هستند: نویسنده همچون سایر هموطنان و هم‌کیشان خود در سرتاسر متن، از خویش جنبه‌هایی از پایداری را به نمایش می‌گذارد که در نوع خود قابل تأمل است؛ در این باب، می‌توان گفت آنچه با توجه به شخص نویسنده در مقوله پایداری وجود دارد دو نوع است: پایداری فردی و پایداری ملی.

در پایداری فردی (پایداری سیاسی متوجه شرایط فردی و اجتماعی شخص مبارز)، عطا‌ملک می‌کوشد به عنوان بازمانده‌ای از نسل فرهیختگان ایرانی، تا جایی که می‌تواند خود را به آسانی در معرض تیغ خونریز مغول واقع نکند و از فرصت حیات خود، در پایداری مردم در برابر بیگانگان نهایت بهره‌گیری را بنماید، یعنی با دور اندیشی



و جامع‌نگری با مسائل روبرو شود و عملی انجام ندهد یا سخنی نگوید که باعث به خطر افتادن زندگی خود و دیگران شود، این عمل به نوعی بهره‌گیری هوشمندانه‌ای از این رهنمود قرآنی است که «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»؛ چرا که «اگر مردم راه و رسم یاغیگری یعنی دشمنی اختیار می‌کردند، حکم قتل زن و فرزند و پیوند ایشان و ویرانی شهر و قتل عام تمام اهالی شهر صادر می‌شد». (قدیانی، ۱۳۸۴: ۸۷) و قول **دانشمند حاجب** در تاریخ جهانگشا است که «[مغولان] اگر هیچ‌گونه شما را بر خلاف پای گیرند، در یک ساعت حصار، هامون و صحرا از خون جیحون شود...» (جوینی، ۱۳۹۱: ۲۷۵/۱) و مثال پایداری فردی، مطالبی است که در «ذکر قواعدی که جنگیزخان بعد از خروج نهاد» آمده است: «حق تعالی چون چنگرخان را بعقل و هوشمندی از اقران او ممتاز گردانیده بود و بتیقظ و تسلط از ملوک جهان سرافراز... که اگر اسکندر با استخراج چندان طلسمات و حل مشکلات که بدان مولع بودست در روزگار او بودی از حیلت و ذکای او تعلیم گرفتی...» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۶/۱) لیکن مشاهده می‌شود که پیش از ذکر همین قسمت، در بخش «در چگونگی احوال مغول پیش از عهد دولت» با چه بیان صریحی از زندگی مغول پیش از حمله سخن می‌گوید که در قسمت‌های مختلف آن با لحنی کنایه‌آمیز جلوه‌ای از پایداری ملی نمایان می‌گردد.

در پایداری ملی (پایداری سیاسی صرفاً متوجه شرایط بحرانی جامعه)، عطا ملک حامی و تصویرگر کسانی (ملتی) است که در عرصه تاخت و تاز مغول مورد هجوم واقع شده‌اند و به عنوان ایرانیانی مسلمان سعی در حفظ ارزش‌های مادی و معنوی خویش دارند. در این جایگاه او سعی می‌کند بدون خارج شدن از حوزه انصاف، متجاوز را معرفی کرده به شرح جنایات و قتل و غارت‌های مغول پردازد؛ حتی گاه آنها را تحقیر کند و با لحنی آرام که مقوم پایداری فردی نیز هست، در خواننده حس تنفر

نسبت به مهاجمان مغول و به ویژه همدستان داخلی آنها و همدردی نسبت به مظلومان واقعه و جانبداری از ایشان را برانگیزد.

در نوع دوم پایداری، نویسنده به عنوان یک ایرانی در مقابل مغولان قرار دارد. در این عرصه، نویسنده سعی دارد پایداری ملی را در جای جای اثر خویش به نمایش بگذارد، لیکن به نظر می‌رسد از آنجا که در دربار مغول سِمَتی دارد این امر را همراه با به کارگیری ترفندهایی گوناگون انجام می‌دهد؛ در میان دو نوع پایداری مذکور، شاهد رفتاری خاص از نویسنده هستیم که می‌توان از آن به رفتار دوگانه تعبیر کرد که با عنایت به اوضاع روزگار او و موارد ذکر شده، این رفتار قابل توجیه است. همچنین آن نوع از پایداری یا مبارزه که در بطن اثر وجود دارد در سه مقوله زیر قابل تفکیک است:

زبانی (ظاهری): در این نوع، نویسنده از طریق امکانات زبانی در متن، مثل کلمات، جملات و اصطلاحات به کار گرفته شده سعی در ایجاد فضای مقاومت دارد. از این نظر، نکاتی در متن جهانگشا وجود دارد که قابل تأمل است؛ اول اینکه نویسنده، شاید در جهت برانگیخته نشدن حساسیت طرف مقابل، از واژه‌هایی مثل پایداری، مقاومت، ایستادگی و مانند آنکه الفاظ پرکاربرد در سایر متون ادبیات پایداری هستند در مورد طرف خودی کمتر استفاده می‌کند، لیکن جلوه‌های گوناگون پایداری اعم از بیگانه و دشمن به حساب آمدن مغولان در نگاه نویسنده و بزرگداشت مبارزان و مظلومان، گاه از طریق یک کلمه، یک اصطلاح ساده یا یک جمله کوتاه نمایان می‌شود که هنرمندی و ذکاوت نویسنده را نشان می‌دهد: «چون آفتاب میلان غروب کرد لشکر بیگانه التزام حزم را بازگشتند..» (جوینی، ۱۳۶۷: ۹۹/۱)، «...و سلاطین روزگار در دست شیاطین تاتار گرفتار شدند» (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۷۵/۲) و «...ترکان سلطانی در



این روز کرّ و فرّی نمودند- و روشنی چراغ وقت انظفا اندک فروغی دهد...» (همان: ۲۵۹/۱)

در کلّ اثر، استفاده از لفظ غارت برای مغولان و جهاد برای لشکر سلطانی قابل توجه است:

«چنگزخان بدان بلاد رسید و.. از کُشش و غارت به یک نوبت بسنده-

کرد». (همان: ۲۷۲/۱)

«سلطان چون از آن جهاد بر وفق مراد بازگشت و ملک اترار بر خلاف

ابرار بود...». (همان: ۱۱۳/۲)

در همین زمینه، نویسنده خصوصاً در بیان جنایات مغول و تشریح اوضاع، سعی در استفاده از جملاتی دارد که در ناخودآگاه جمعی ایرانیان، عمیق و پرمعنا هستند، بنابراین به تناسب از آیات و روایات دینی استفاده می‌کند. در مورد همین ویژگی جوینی، یکی از محققان می‌نویسد: «فرهنگ دینی همه جا بر قلم جوینی حکم فرماست، [او] حوادث را با معیارهای دینی ارزشیابی می‌کند» (شعار، ۱۳۶۸: ۱۴)؛ به نظر می‌رسد بار معنایی عبارات دینی، بر خلاف آنچه در نزد ایرانیان معروف و آشنا است، در ذهن مخاطب مغولی نسبتاً ناشناخته بوده و همین موضوع از نکات اساسی در فهم تاریخ جهانگشا است که باعث ماندگاری آن در میان ایرانیان شده و مخاطب مغولی نیز با آن ارتباط برقرار کرده و خواندن کتاب را ناپسند نمی‌دانسته است: «آیین مغول آن است که هرکس ایل و مطیع ایشان شد از سطوت و معرفت ایشان ایمن و فارغ گشت و متعرض ادیان و ملل نیز نه‌اند و چه جای تعرض است، بلکه مقویانند و برهان این دعوی قوله علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ كَيُّوَيْدُ هَذَا الَّذِيْنَ يَقُوْمُ لِاخْلَاقَ لَهُمْ» (جوینی، ۱۳۹۱:

(۱۸۹/۱)



در کل سه جلد این اثر مشاهده می‌شود که اگر چه نویسنده در محیطی تحت حاکمیت مغول، زندگی و رشد کرده‌است، استفاده از واژگان مغولی غالباً از حدّ اسامی خاص، القاب و نام مشاغل فراتر نمی‌رود و خلاف انتظار خواننده که شاید تصوّر کند این کتاب مشحون از واژگان و اصطلاحات و تعابیر مغولی است، چنین موردی کمتر به چشم می‌خورد. از قراین بر می‌آید نویسنده، گفتمان پایداری خویش را، گاه با استعانت از کلمات و جملات دشوار با مغلق کردن کلام و متکلفانه سخن گفتن پیش-می‌برد؛ به عبارتی، شاید از آنجا که مغولان با زبان و خط فارسی آشنایی کامل نداشتند یا تنها توانایی فهم متون ساده را داشتند، نویسنده با متکلف‌نویسی به ذکر صریح وقایع و جنایات می‌پردازد که مغولان به درک عمق مفهوم، که همان ظلم و بی‌رحمی مغول بوده است، نمی‌رسیدند. از این لحاظ می‌توان تا حدودی نثر فنی این اثر را انتخاب آگاهانه عظاملک به حساب آورد؛ البته سیر تحول نثر فارسی مقارن با حمله مغول گرایش به سوی نثر فنی داشته است ولی نکته مهم در این است که عظاملک علاوه بر پسند و گرایش زمانه از ظرفیتهای تمثیلی، تشبیهی، استعاری این نوع نثر در بیان دیدگاهها و آموزه‌های خود در قسمتهای مختلف اثر به خوبی بهره گرفته است؛ چنانکه خود در دیباچه چنین می‌نگارد: «از خداوندان فضل و افضال... سزد که بر رکاکت و قصور الفاظ و عبارت از راه کرم ذیل عفو و اقالت پوشانند... فَلَا تَرْتَبِ لِفَهْمِي إِنَّ رَقِصِي / عَلَى مِقْدَارِ إِيقَاعِ الزَّمَانِ» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۸۴/۱)

از همین روی، احتمالاً یکی از دلایل متکلف‌تر بودن جلد اول تاریخ جهانگشا این است که این جلد به دلیل بیان تاریخ اقوام مغول و حمله مغول به ایران بیشتر مورد توجه مغولان قرار می‌گرفته و این نوع خاص نوشتاری نیز سرپوشی بر فهم عمیق آنان از میزان بیگانه‌ستیزی نویسنده بوده‌است.



فرهنگی و دینی (درونی و محتوایی): به نظر می‌رسد به غیر از عناصر لفظی، محتوا و درونمایه بخش‌های مختلف تاریخ جهانگشا نمایانگر اهداف ظلم‌ستیزانه جویینی است و این درونمایه و محتوا غالباً متوجه مقاومت فرهنگی و دینی نویسنده می‌باشد. «قبل از استیلای مغول سرزمین ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان هر کدام دارای کتابخانه‌ها و مدارس بود (همچنین) در عراق و الجزیره و جنوب ایران. استیلای مغول تمام این مراکز را با خاک یکسان کرد و از آن‌همه کتاب و اهل علم و ادب چیزی باقی نگذاشت». (اقبال، ۱۳۴۷: ۴۹۶) بنابراین در برابر هجوم بی‌رحمانه مغول و به تبع آن از بین رفتن کثیری از دانشمندان و اهل علم و کتب ارزشمند بزرگان علم و دین و ادب، نوعی مبارزه دینی و مقاومت فرهنگی در کل اثر به نمایش گذاشته می‌شود. به عبارت دیگر با حمله مغول، بسیاری از آثار فرهنگی از بین رفته یا فراموش شده‌اند بنابراین نویسنده به انحاء گوناگون سعی در یادآوری آثار گرانقدر اسلاف خود دارد. استفاده از اشعار شاعران گوناگون و تتبع سبکی از آثاری چون تاریخ بیهقی و نظایر آن، نمودی از این نوع مقاومت است. با بررسی اشعار و ضرب‌المثل‌ها و دیگر نمودهای ادبی در اثر می‌توان به این نکته پی‌برد که در جلد اول و دوم، اشعار شاعران ایرانی فارسی‌گو و عربی‌سرا و در جلد سوم که همراه با نوعی مبارزه دینی هم هست آیات قرآنی، احادیث و اشعار عربی بیشتر به چشم می‌خورند؛ البته ذکر آیات و احادیث و اشعار در تأکید موضوعات مورد نظر عظاملک در ذهن مخاطب اثری عمیق دارد، لیکن با عنایت به این امر که در بیشتر موارد، نیاوردن این مقولات صدمه‌ای به فهم ساده متنی نمی‌زند، مشی جویینی در پایداری در برابر بیگانگان در این امر نیز معنادار است؛ با مشاهده موارد مذکور می‌توان گفت سلاح فرهنگی نویسنده در سه جلد کتاب متناسب با نوع مقاومت اعم از ملی و دینی تغییر می‌کند؛ همچنین در ادامه مبحث پایداری فرهنگی در کل اثر استفاده مکرر از اشعار حماسی

فردوسی، خصوصاً در جلد دوم، قابل تأمل است، و اگر بپذیریم «آثار حماسی جهان به نوعی نمایشگر ستیز انسان (با دشمن) هستند و به همین دلیل در زیر مفهوم ادب پایداری قرار می‌گیرند.» (چهرقانی، ۱۳۸۳) به نوعی **پایداری مضاعف** در تاریخ جهانگشا خواهیم رسید.

«و سلاطین بعد از دو روز که ذلّ اسارت دیدند... در زیر خاک دفین گشتند بلکه در جوف سبع و ضباع، ضمین؛ و الحکمُ لله ربّ العالمین. اگر تندبادی برآید ز گنج/ به خاک افکند نارسیده ترنج/ ستمگاره خوانیش از دادگر/ هنرمند خوانیش از بی هنر» (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۳۳/۲)

علاوه بر مواردی که ذکر شد، حمایت عظاملک از اهالی علم و هنر و فرهنگ و توجه خاصّ او به این امور از مواردی است که در این بخش قابل توجه است، چنانکه یکی از بزرگترین آنها یعنی سعدی شیرازی به کرات از آن یاد کرده است، وی عظاملک را به عنوان صاحب دیوانی حامی فرهنگ می‌ستاید:

به هیچ خلق نباید که قصّه پردازی مگر به صاحب دیوان عالم عادل
ز بس که اهل هنر را بزرگ کرد و نواخت بسی نماند که هر ناقصی شود کامل

(سعدی شیرازی، ۱۳۶۷: قص: ۳۲)

ادبی: نویسنده گاه از طریق شگردهای ادبی یعنی بکارگیری انواع توصیفات، مبالغات، کنایات، استعارات و دیگر عناصر ادبی به مبارزه و مقاومت می‌پردازد که می‌توان از آن به «مبارزه ادبی» بر ضدّ بیگانگان تعبیر کرد. چنانکه در جلد نخست در استخلاص شهرها و مناطقی چون بخارا، ماوراءالنهر مشاهده می‌شود که متن، آنجا که توصیف شهرها قبل از ویرانی است با کلمات زیبا و با انواع فنون ادبی همراه است و آنجا که مربوط به زمان جنایات مغول و غارتگری آنها است، غالباً با نثری تاریخی یا مملو از کلمات مُغلق و دشوار روبرو هستیم. به نظر می‌رسد در جلد دو که مربوط به حکومت



ایرانی خوارزمشاهی است سجع‌های فراوانی به کار می‌رود و علی‌رغم لغات سنگین و دشوار، متنی به نسبت دلپذیرتر ارائه می‌شود گفتنی است سجع عبارت است از آوردن کلماتی در پایان جمله‌های نثر که در وزن یا حرف آخر یا هر دو (وزن و حرف آخر) با هم یکسان باشد؛ توصیفات تأمل برانگیز در کل اثر گواه بسیاری از اهداف دشمن‌ستیزانه نویسنده است:

«چنگرخان به نفس خود بدان بلاد رسید و تیار بلا از لشکر تتر در موج بود...»
(جوینی، ۱۳۹۱: ۲۷۲/۱)

«سلطان از لشکر بسیار، فوجی بلکه از دریای زخار، موجی را بفرستاد...» (همان: ۱۱۷/۲)

«سواران تاتار و مردان باس...راه از پس و پیش بگرفتند و مانند گرگان گرسنه در میان رمه بی راعی مشمر کشته افتادند.» (همان: ۳۰۳/۱)، «لشکر جمله آواز برکشیدند...یکی از لشکر منصور و هزار از دشمن مقهور؛ شیری و هزار آهو؛ بازی و هزار تیهو...» (همان، ۱۱۱/۲)، «و چون این خبر به خدمت چنگرخان رسید و التیام و انتظام احوال سلطان معلوم رای او شد، خبر شد به نزدیک افراسیاب / که افکند سهراب کشتی بر آب...» (همان: ۱۷۸/۲)

یکی کردن چنگیز و افراسیاب و توصیف چنگیز با چهره این شخصیت اسطوره‌ای شاهنامه، که نمونه‌های آن در جلد دو فزون‌تری می‌یابد، خود گواهی است از احساس منفی و عمیق عظاملک نسبت به مغولان و دشمن شمردن آنها، چرا که از دید بسیاری از محققان [افراسیاب] بزرگترین دشمن ایران بشمارست و بیشتر جنگ‌های ایرانیان با او و یارانش بوده است» (متینی، ۱۳۶۲)

تفاوت در توصیفات، چنانکه اشاره شد، بسیار معنادار و هرکدام در نوع خود قابل تأمل و بررسی هستند؛ در جدول زیر، نمونه توصیفی مشترک در جلد اول و دوم و



تفاوت‌های بیانی آنها به نمایش در آمده است (حمله چنگیز به ماوراءالنهر: جوینی: ۱۳۹۱: ۲۷۱/۱-۲۷۳) (حمله سلطان محمد به ماوراءالنهر: همان، ۱۰۶۲-۱۱۶)

توصیف	پیش از حمله چنگیز	هنگام حمله	پیش از حمله سلطان محمد	هنگام حمله سلطان محمد	
ماوراءالنهر	«ماوراءالنهر مشتمل بر بلاد و بقاع و نواحی و ریاع است. خلاصه آن مساکن و زبده آن اماکن بخارا و سمرقند است... بخارا محفوفه بالرحمه محفوفه بالملائکه... سمرقند فیها عین من عیون الجنة...»	«چنگیز به نفس خویش بدان بلاد رسید و تیار بلا از لشکر تار در موج بود و هنوز از انتقام سینه را تشفی نداده بود و از خون جیحون نرانده...»	«...به کرات ارباب ماوراءالنهر از اعیان و مشاهیر مکتوبات متواتر داشتند تا [سلطان] عزیمت بدان طرف مستخلص گرداند و دیار آن را از جور و ظلم ظلمه ختایی مصفی، چه از طواغیت پرستان ملول گشته بودند...»	«[سلطان] بر نیت جهاد با مردان جلاد روان شد... یکی از لشکر منصور و هزار از دشمن مقهور، شیری و هزار آهو... بدین ظفر... مجنون به لیلی رسید و واقع به عذرا... فی الجملة سلطان از آن - جهاد بر وفق مراد بازگشت»	

مشاهده می شود که در توصیف ماوراءالنهر در جلد یک که به حمله مغول اشاره دارد، ابتدا به وصف نیکو از ماوراءالنهر و سپس وصف تند و شدید اللحن جنایات و تخریب‌ها بر می آید؛ در جلد دو که مربوط به خوارزمشاهیان است، در ابتدای توصیف ماوراءالنهر سخنی از خرمی و زیبایی شهر نیست، بلکه صحبت از شکایت افراد شهر از شرارت زمامداران است و شجاعتها و تدابیر سلطان و ترس و دلهره دشمنان از او (همراه با اشعار حماسی).

همچنین در بیشتر موارد، شرح جنایات مغولان حتی با اندکی مبالغه و درازگویی بیان می گردد، در حالیکه اگر حمله و کشتار از طرف ایرانیان و به طور کلی افراد خودی باشد به جملات کوتاه و موجز بسنده می شود: «سلطان با مردان کار، یزکوار، به تعجیل مانند برق براند... مصاف کشیدن همان بود و انهزام لشکر عراق همان...». (همان: ۱۳۴/۲) همچنین از نظر فضای کلی اثر، به نظر می رسد فضای جلد یک که شرح حملات مغول است نسبت به جلد دو که مسائل دوره خوارزمشاهی است، بسیار تنش برانگیزتر و تا حدودی خشن تر است یعنی حوادث گوناگون اعم از استخلاص‌ها



در جلد دو در کمال آرامش و اطاعت افراد و با نام جهاد بیان می‌شود. این امر تا حد زیادی مدیون نوع توصیفات و فنون ادبی است که در اثر وجود دارد. از موارد جالب- توجه در جهانگشا، **فضاسازی ادبی** است چنانکه در «ذکر مراجعت چنگزخان» پیش از پرداختن به اصل مطلب، که همان بازگشت چنگیز است، نویسنده فضا را به شدت عاطفی می‌کند که اوج تلّهف و اندوه است در پی جنایات خوارزم، و در آخرین تیر ترکش خود پیش از رسیدن به اصل بحث، شعری غمناک می‌آورد: «چون خبر قدم ربيع به ربع مسکون و باغ عالم رسید، سبزه چون دل مغمومان از جای برخاست و هنگام اسحار بر اغصان اشجار بلبلان بر موافقت فاختگان و قماری شیون و نوحه‌گری آغاز کردند... سوسن در کسوت سوکواران ازرق می‌پوشید... کس لب به طرب به خنده نگشود امسال / وز فتنه جهان دمی نیاسود امسال / در خون گلم که چهره بنمود امسال / با وقت چنین چه جای گل بود امسال چنگزخان از فرشاور عزیمت مراجعت با مسکن اصلی به امضا رسانید...». (همان: ۳۱۸/۱) و ایجاد فضایی چنین پیش از بازگشت چنگیز، نوعی اعتراض و ناخرسندی را به خواننده منتقل می‌کند.

هرچند همانطور که گفته شد، مناسبات ادبی در سبک و سیاق خاص تاریخ جهانگشا بی‌تأثیر نبوده‌اند، باید گفت نویسنده برای رساندن پیام عصر خویش به آیندگان با احتیاط، زیرکی و هنرمندی تمام و در حجاب توصیفات، آرایه‌ها و لغات و عبارات پیچیده به نوشتن می‌پردازد و اوج‌گیری این هنرمندی یعنی فرا رفتن پایداری از مرزِ روستا و داخل شدن به لایه‌های ژرف‌ساختی اثر، باعث می‌شود شناخته شدن تاریخ جهانگشا در قالب یکی از متون ادب پایداری، تا حدی زیاد سخت و دور از انتظار بنماید؛ تا جایی که حتی بعضی جهانگشا پژوهان نیز از اهداف اصلی جوینی در بیان اخبار دوره مغول چشم پوشانده‌اند و از تعبیر تاریخ جهانگشا به عباراتی در جهت ترغیب به بی‌حرکی و انفعال و ایستادن، و نه ایستادگی، تعبیر کرده‌اند (ر.ک همان:



۱۸۹، ذیل متن اصلی در معنای «...ولاتلقوا بأیدیکم...»؛ در حالی که با تعمق در ژرف-ساخت و حتی روساخت متن می‌توان تاریخ جهانگشا را از دسته آثار پایداری و جوینی را عنصری ظلم‌ستیز و بیدارگر در عصر مغول به حساب آورد و به این سخن همعصر معتمد وی، سعدی شیرازی، اعتماد کرد که:

خدای خواست که اسلام در حمایت او ز تیر حادثه در باره امان ماند
و گرنه فتنه چنان کرده بود دندان تیز کزین دیار نه فرخ و نه آشیان ماند
(سعدی شیرازی، ۱۳۶۷، قص: ۱۷)

جلوه‌های فرهنگ پایداری در تاریخ جهانگشا

چنان‌که گذشت، تاریخ جهانگشا اثر تاریخی صرف نیست چرا که مملو است از نکاتی ظریف در بیان پایداری که کشف آنها نیاز به تأمل و تدقیق در اثر دارد. عظاملک به عنوان فرهیخته‌ای ظلم‌ستیز در مسیر پر فراز و نشیب مبارزاتی خود که سیری معقول، مداوم و غیر شتابزده دارد از سه نقطه یا منزلگاه عبور می‌کند تا در پایان به هدف ظلم‌ستیزانه و بیدارگرانه خویش نائل آید، در هر سه نقطه جلوه‌های گوناگون فرهنگ پایداری، در قالب سه زمینه مبارزه مذکور، در ژرف ساخت و روساخت اثر ظهور می‌یابد که در ذیل به شرح آنها می‌پردازیم:

نقطه آغاز حرکت جوینی در مسیر مبارزاتی خود عنصر سرزمین است؛ سرزمین و هرچه به آن مرتبط می‌شود شامل خاک، مردم، دین، فرهنگ آنها در باب طرف خودی و طرف مقابل (بیگانه)؛ شیوه مبارزاتی جوینی با توجه به زوایای گوناگون این مسئله متفاوت و البته قابل تأمل است: مؤلفه و عنصر سرزمین غالباً در باب طرف خودی در قالب «هویت ملی و وطن‌دوستی» و در باب طرف مقابل در قالب «دشمن‌ستیزی و تحقیر و تقبیح دشمن» جلوه‌گر می‌شود؛ در هر دوی این جلوه‌ها نگاه به نقاط قوت



و ضعف و نگاه به قبل و بعد حمله برای شناسایی دلایل شکست و پیروزی وجود دارد و همین امر از مهم‌ترین سرفصل‌های پایداری در تاریخ جهانگشا است.

هویت ملی و وطن‌دوستی: عظاملک به کرات حسن و وطن‌دوستی خویش را، در این اثر به نمایش می‌گذارد و به عنوان یک ایرانی فهیم و ظلم‌ستیز به دفاع از ارزش‌های ملی می‌پردازد. در سرتاسر کتاب، یاد از گذشته پر شکوه ایرانی با شهرهای آبادش و افسوس و دریغ بر ویرانی و اوضاع نابسامان کنونی مشاهده می‌شود که نشان از علاقه وافر او به ایران و فرهنگ ایرانی است؛ حتی از نوع الفاظ مورد استفاده در مورد مظلومان و مبارزان ایرانی می‌توان به شناختی نسبی از تفکرات و علائق عظاملک رسید. از نشانه‌های این حسن در نویسنده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

در قسمت‌های متعدد کتاب، یاد اساطیر ایرانی و وصف اغراق‌آمیز لشکریان خودی دیده می‌شود: «سلطان چون از معرکه بازگشت... سمرقند را بصد و ده هزار مرد تخصیص فرمود... که اسفندیار رویین تن اگر زخم تیر و گزارد سنان ایشان دیدی جز عجز و امان حیلۀ دیگر ندانستی و پنجاه هزار تازیک از مفردانی که هریک فی نفسه رستم وقت و بر سرآمده لشکرها بودند...» (جوینی، ۱۳۶۷: ۹۱/۱)

همچنین، در آغاز بیان اغلب بخش‌هایی که به فتح مناطق مربوط است، شهرهای ایرانی پیش از حمله مغول با جملاتی بسیار زیبا و مزین به آیات قرآنی و مثالها و اشعار عربی توصیف می‌شوند، چنانکه در آغاز «ذکر واقعه خوارزم» چنین می‌آورد: «و این نام ناحیت است و نام اصلی آن جرجانیه است... پیش از تقلب ایام و دهور حُکم بِلَدَّة طَیْبَةٍ وَ رَبُّ غَفُورٌ دَاشْت، مَقَرَّ سَرِیرِ عَالَمٍ وَ مَسْتَقَرَّ مَشَاهِیرِ بَنی آدَمِ بُوَد، اَکْتَفَ آن اَشْرَافِ دَهْرٍ رَا حَاوی شُدِه وَ اطْرَافِ آن طِرافِ رُوزگارِ رَا ظُرُوفِ آمَدِه... بَها ما شِئتُ مِنْ دِینِ وَ دُنیا حَسَبِ حَالِ آن بَقعَه شُدِه؛ خُوارزَمُ عِنْدی خَیرُ البِلادِ/ فَلا اَقْلَعْتَ سَحْبِها المُعَدِّقَه...» (همان: ۹۷/۱)

همچنین نوعی از حسّ وطن‌دوستی و هویت ملی آنجا جلوه می‌کند که در خصوص شاهان ایرانی که در حق مردم تقصیر و کوتاهی کرده‌اند و در راستای اهداف میهن‌پرستانه، مرتکب اشتباهی شده‌اند پس از بیان منصفانه ضعف‌ها و کاستی‌ها و حتی جنایات، باز هم غیر را بر خودی ترجیح نمی‌دهد و در پایان همان مبحث به دفاع از آن فرد می‌پردازد و در بسیاری از موارد جرم او را ناشی از تقارن اجرام نحس سماوی و مانند آن می‌خواند یا به طرق دیگر به دفاع از طرف خودی ادامه می‌دهد چنانکه در مورد سلطان محمد خوارزمشاه چنین می‌آورد: «[سلطان محمد] چنانکه رسم بی‌دولتان باشد رای پیرانه پسر را بازیچه کودکانه می‌شمرد... در عقب، خبر استخلاص سمرقند شنید در حال چهار تکبیر بر مُلک خواند و عروس پادشاهی را سه طلاق بر گوشه چادر بست!... تا جان به حق تسلیم کرد... از این واقعه اسلام دل‌شکسته و دست‌بسته شد و از این حادثه که از دیده سنگ خون می‌چکانید دل‌های مومنان پریشان و خسته». (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۵۷/۲) سایه این حسّ وطن‌دوستی و هویت ملی در کلّ متن کتاب قابل مشاهده است و به نظر می‌رسد همین امر همواره حسّ پایداری و مقاومت در برابر بیگانه را تقویت کرده‌است.

دشمن‌ستیزی و تحقیر و تقییح دشمن: عظاملک از صاحب‌منصبان دربار مغول است لیکن این امر سبب نمی‌شود او به‌عنوان یک ایرانی، مغولان مهاجم را دشمن به حساب نیاورد، به همین دلیل است که در قسمت‌های مختلف کتاب به تحقیر و تقییح چهره مغول می‌پردازد، هرچند این هدف می‌تواند از طرق گوناگون چون ذکر جنایات دشمن نیز برآورده شود لیکن عظاملک با احتیاط هرچه تمام‌تر به دلیل موقعیت اجتماعی خود، با استفاده از فنون گوناگون نویسندگی خویش این امر را نیز به شیوه‌ای هنرمندانه، موثر و غالباً پنهان در معنا تحقّق می‌بخشد.



در این راه گاه نویسنده به نشان دادن ضلالت و تیره‌بختی ذاتی و با سابقه تاریخی مغول اشاره می‌کند که نشانه‌های تحقیر و تهتک در مورد آنان در متن موج می‌زند: «پوشش از جلود کلاب و فارات و خورش از لحوم آن و میته‌های دیگر... و نقل از بار درختی به شکل ناژ که قسوق گویند و همان درخت میوه دار بیش نروید و در بعضی کوه‌ها باشد و از افراط سرما چیزی دیگر نه و علامت امیر بزرگ آن بوده است که رکاب او از آهن بوده است باقی تجملات ازین قیاس توان گرفت...» (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۹۷/۱) و «پیش از اقامت مسلمانان و ادامت تکبیر و اقامت - اقام الله و ادمها - بتان را با ایشان مکالمت بود و ان الشیاطین لیوحن الی اولیائهم.» (همان: ۱۸۸/۱)

همچنین خرافاتی جلوه‌دادن طرف مقابل یا نشان‌دادن جهل و نادانی (بی‌سوادی) آنان در مقابل ایرانیانی که فرهنگی غنی و سرزمینی پر از عالم و دانشمند داشته‌اند، می‌تواند اثر زیادی در تقبیح دشمن در ذهن مخاطب داشته‌باشد: «چون مغولان را علمی و معرفتی نبوده‌است از قدیم باز تتبع سخن قامان [جادوگران] می‌کرده‌اند و اکنون پادشاه‌زادگان را بر کلام و دعاوی ایشان اعتماد است.» (همان: ۲۳۴/۱)

در تاریخ جهانگشا، چنان‌که اشاره شد، نگاه به نقاط قوت مغولان و ضعف ایرانیان، در زندگی عادی و نه صرفاً خاص زمان مبارزه وجود دارد که جوینی با بیانی آمیخته با انتقاد دلسوزانه در جهت کشف دلایل شکست عرضه می‌دارد: «هریک نفس چون نفس دیگر زحمت کشد، هیچ تفاوت ننهند و ثروت و استظهار را اعتبار ننهند؛... نه چون ملوک دیگر که مملوکی زرخریده ایشان، که خویشان را ده اسب بر طویله دید، به اندیشه با او سخن توان گفت...» (همان: ۲۰۹/۱) نقطه عطف در مثال فوق «ملوک دیگر» است؛ در ادامه این سطور، تمثیلی آورده می‌شود که تا حدودی نمایان می‌شود بحث از طرف خودی است؛ این مورد نمایانگر همان نگاه مشفقانه جوینی است،

اینکه او قصد تضعیف روحیه هموطنان خویش را ندارد، بلکه درصدد نقد واقع‌بینانه اتفاقات می‌باشد.

دومین عنصر مهم برای عظاملک که به تبیین آن می‌پردازد عنصر مبارزه است؛ عنصر مبارزه درباره خودی در قالب «ذکر دلاوری‌ها و پایداری مردمی»، «بزرگداشت مبارزان و مظلومان مسیر واقعه» و درباره غیر در قالب «توصیف جنایات دشمن» در کنار تقبیح او جلوه‌گر می‌شود و همچنان، نگاه به نقاط قوت و ضعف هر دو طرف وجود دارد که این نگاه هوشمندانه، نقطه بعدی حرکت یعنی آموزش و دعوت به پایداری را پررنگ‌تر کرده و فرهنگ پایداری در اثر را قوت می‌بخشد.

ذکر دلاوری‌ها و پایداری‌های مردمی (ایرانی): از نکات مثبت مبارزه خودی، دلاوری و ایستادگی‌های مردمی است؛ در سرتاسر اثر، نویسنده به کرات از دلاوری و پایداری افراد یاد می‌کند، این امر الهام‌بخش و تقویت‌کننده فرهنگ پایداری است. گفتنی است در مورد پایداری مردمی یکی از محققان می‌نویسد: «ایرانیان در بامداد شکست خود از مغول با کندی بسیار تلاش برای در هم کوبیدن عنصر غالب را آغاز کردند و با همان کندی ولی بدون وقفه راه پر پیچ و خم و پر مانع خویش را... تا رسیدن به هدف ادامه دادند». (بیانی، ۱۳۵۳: ۸۷) در موارد معدودی، نویسنده از لفظ پایداری و مقاومت در جهت شفافیت موضوع و درک بهتر مخاطب استفاده می‌کند: «اهالی شهر ایشان را در میان گرفتند چنانک یک نفس ازیشان مجال مراجعت نیافت بدین سبب اهالی شهر در کار مجلدتر شدند و بر مقاومت و مبارزت صبورتر گشتند...». (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۰۰/۱) پایداری به تصویر کشیده شده در تاریخ جهانگشا غالباً دو نوع است:

پایداری برای حفظ جان، ناموس و حریت یا نوع اول و پایداری برای حفظ کیان و هویت یا نوع دوم.



در پایداری نوع اول، شخص می‌کوشد هر کار مورد نیازی را انجام دهد یا از هر آنچه دارد بگذرد تا خود و بستگانش از واقعه پیش‌آمده جان سالم به در ببرند و مجبور به بندگی طرف مقابل نشوند این امر غالباً از طریق شفاعت‌گری سرشناسان، قبول شروط دشمن و صلح و در مواردی، مبارزه نظامی تحقق می‌یابد؛ لیکن در پایداری نوع دوم، فرد حاضر است برای حفظ آنچه برایش ارزش محسوب می‌شود، جان را فدا کند؛ در این عرصه بر خلاف پایداری نوع اول، جان نیز ناچیز به حساب می‌آید. با توصیفات مذکور، در استخلاص زبرقان (نور) رفتار اهالی که شهر و مال و هر آنچه مادی است، با رضایت خاطر به مغولان تسلیم می‌کنند، توجیه‌پذیر است چرا که در پایان این بخش یعنی صلح مردم با لشکر مهاجم، نویسنده چنین می‌نویسد: «...اهالی نور از مذلت اسر و بندگی تاتار خلاص یافتند». (جوینی، ۱۳۶۷: ۷۹/۱) می‌توان گفت، در پایداری نوع اول اصل بر «ماندن» است، ماندن خود و وابستگان و به اسارت و بندگی غیر تن در ندادن؛ در حالی که در پایداری نوع دوم اصل بر «حفظ کردن» است، حفظ ارزش‌های دینی و ملی، حتی به قیمت جان.

گفتنی است، در هر دو نوع پایداری، مقاومت نظامی هم وجود دارد، لیکن در مقاومت نوع اول این امر فقط تا حدی است که به جان و حریتشان صدمه نرسد، ولی در نوع دوم فرد حاضر است جانش را در راه هدف که همان باقی ماندن ارزش‌هاست فدا کند ولی کوچکترین خدشه‌ای به هدف وارد نشود.

بزرگداشت مبارزان و مظلومان مسیر واقعه: نویسنده به ذکر صرف دلوری‌ها و ایستادگی‌ها اکتفا نمی‌کند و این وظیفه را بر خود می‌بیند که با امکانات زبانی و ادبی به بزرگداشت مبارزان و مظلومان مسیر واقعه بپردازد تا به اهداف پایداری خود نزدیک‌تر شود، بنابراین در اثنای بیان جنایات مغول و پایداری مردمی، به بزرگداشت

کسانی می‌پردازد که به هر نحو از انحاء، در حمله مغول ناچار به پرداخت هزینه مالی یا جانی شده‌اند یا به گونه‌ای در برابر زورگویی و زیاده‌خواهی مغول مقاومت کرده‌اند. بزرگداشت این افراد (مبارزان و مظلومان مسیر واقعه) به طرق گوناگون صورت می‌پذیرد؛ این امر گاه از طریق انتساب مبارزان و عمل آنها به آیات و روایات رحمت و استفاده از کلمات دینی مثبت در توصیف آنان ظهور پیدا می‌کند: «آن جماعت که درجه «شهادت» یافته‌اند و آن افضل و اکمل درجاتست بعد از مرتبت نبوت نزدیک حضرت جلالت بشمشیر آبدار السیف محاء الذنوب گران پله و سبک‌بار شده و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ... و بقایای آنک اولوالأبصار بوده باشد تنبیه و اعتبار حاصل آمده». (همان: ۱۰/۱) گاه نیز بزرگنمایی دشمن راهی است برای بزرگداشت مبارزان و مظلومان؛ به بیان دیگر برای نشان دادن عظمت پایداری مردم ابتدا به توصیف اغراق‌آمیز قدرت و هیبت یا تعداد دشمن مغولی می‌پردازد که بیهت خواننده از رفتار نویسنده را برمی‌انگیزد لیکن با آوردن پایداری و مقاومت‌های مردمی در می‌یابیم نویسنده قصد بزرگداشت عمل مبارزان را داشته‌است: «چنگزخان] بر دفع و انتقام چون برق و هاج و سیل ثجاج اندرونی از انتقام مشحون، با لشکری از قطار باران افزون روی به سلطان نهاد...سلطان دل از دست نداد...در قلب با هفتصد مرد پای‌افشارد و از بامداد تا نیم‌روز مقاومت کرد». (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۸۱/۲)

بزرگداشت مظلومان و مبارزان می‌تواند از طریق بالا بردن مرتبه وجودی آنان - اینکه آنان را از پاکان و مخلصان روزگار برشمرد - نیز صورت گیرد، پس به جای الفاظی مثال افراد، مردم و مانند آن از لفظ مؤمنان و مانند آن استفاده می‌کند و کشته شدگان خودی را «شهید» می‌خواند یا به خلوص و بندگی آنها حتی در همهمه قتل و غارتها اشاره می‌کند که می‌تواند حساسیت خواننده مسلمان را برانگیزد و در او تأثیری بیشتر بگذارد؛ چنانکه: «در یک ساعت شهر را بستند و مؤمنان را چون شتران ماهر زده



ده ده و بیست در یک رسن قطار می کردند و در طغار خون می انداخت تا زیادت از صدهزار را شهید کردند... چون حیلتی دیگر نماند یکی مؤذنی آغاز نهاد و صلاهی نماز در داد تا باواز او هرکس از سوراخی بیرون می آمد او را می گرفتند...» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۳۱/۱) به این معنا که «مؤمنان» طعمه حیلها و خونریزی های دشمن شدند. به طور کلی، مبارزه دینی و به تبع آن، مبارزان این عرصه نیز در نظر عظاملک ستوده اند و به همین دلیل شرح مقاومت دینی امام محمد الختئی را، که از او با الفاظی چون امام بحق و امام محمدی یاد می کند، با جزئیات بیان می کند و در وصف او می گوید: «ایوب وار صبر می نمود و مانند یوسف در چاه زندان مجاهدت می کشید.... و از زندان دنیا به جنات نعیم عقبی رسید...». (جوینی، ۱۳۹۱: ۲۴۹/۱) در این راستا گاه به بزرگنمایی عمل مبارزان می پردازد: «[سلطان] به حمله های متواتر متعاقب، که اگر در آن حالت پور زال بودی، جز راه گریز نسپردی، مقاومت کرد، تا به وقتی که روزگار چادر قیری پوشید». (همان: ۱۷۴/۲)

در ذیل این مبحث، می توان به این نکته اشاره کرد که در کل، عظاملک مبنا را دادگری و خدمت به مردم قرار می دهد خواه آن صاحب قدرت، هموطن باشد خواه بیگانه؛ ملاک او در قضاوت درباره افراد، خدا باوری و خدمت به مردم است؛ البته اگر این باور و خدمت از هموطنان صاحب قدرتش باشد از دیدگاه او حائز اهمیتی بیشتر است، به گونه ای که هر پادشاه و سلطانی که در ابتدا از سعادت بخت آنها سخن به میان می آید و از شجاعت و صرامت و رای صایب آنها دم زده می شود، در ادامه متن مشاهده می شود که شهری را آباد کرده اند یا به مردم خدمتی رسانده اند؛ چنانکه در «ذکر جلوس پادشاه هفت کشور» در مورد منکوقاآن چنین می آورد: «و در اروغ چنگزخان، منکوقاآن است به ذها و شهامت موصوف و مذکور به ذکا و صرامت معروف و مشهور.... همّت پادشاهانه او بر استدلال صعاب یاغیان و استلانت رقاب

باغیان مصروف بود و اندیشه عالی او بر تخفیف محن برآید...» (همان: ۳/۳۴-۸۶) و بالعکس آن که از تیرگی بخت و ناتوانی او سخن گفته می‌شود مشاهده می‌شود که غالباً بر سر راه مقاومت مردم مانع شده یا کشت و کشتار کرده‌است مثل سلطان محمد خوارزمشاه: «هر که در تسییر درجه طالع دولت به جرم قاطع محنت رسید خورشید اقبالش به زوال نامرادی و مغرب ادبار کشید...سلطان پیش از آنکه در این باب تفکری و تدبیری نماید و نفع و ضرر و خیر و شر آن با عقل موازنه کند برفور مثال داد تا آن جماعت مسلمانان را که به حرم امن او پناه بسته بودند به قتل آرند...» (همان: ۲/۱۲۹-۱۳۶) در مقابل مبحث «بزرگداشت مبارزان از طریق بیان موانع راه»، در مورد پادشاهان و سران، «اوضاع نابسامان پیشین» ذکر می‌شود چنانکه در ذکر جلوس منکوقان چنین می‌آورد: «حیف و بیداد چون به غایت کشید و غشم و فساد به نهایت انجامید، حدیث اِشْتَدَّی تَنْفَرَجَی مَحَقَّقَ شَدَّ و آیت اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا مَصْدَق و ابواب ما یَفْتَحُ اللهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا تُمْسِکُ لَهَا گشاده و اسباب آماده گشت» (جوینی، ۱۳۹۱: ۲/۳۹) گفتنی است منکوقان در جلد سه به دو دلیل ستوده می‌شود یکی جبران خسارتهای مغول؛ چنانکه شیرین بیانی می‌نویسد «[در دوره منکوقان] (امپراطور) فرمانی مبنی بر اصلاحات مالی و اداری و اجتماعی در ایران صادر کرد که گشایشی فوق العاده در زندگی رعایا فراهم آورد». (بیانی، ۱۳۵۳: ۵۰) و یکی از بین بردن باطنیان که هر دو به نفع مردم تمام می‌شود؛ در تاریخ جهانگشا کسی که در جهت منافع مردم گام بر می‌دارد بزرگ و ستوده است همچنین در این اثر اعزاز مبارز ظلم‌ستیز و تقبیح ستمگر به عنوان یک اصل وجود دارد خواه مبارز ایرانی باشد یا مغول و خواه ستمگر خودی باشد یا غیر خودی.

به نظر می‌رسد جز موارد معدودی چون بی‌بصیرتی افراد یا آشنایی کم آنها با اصول مبارزه و مقاومت غالباً عظاملک نقاط ضعف و کاستی را متوجه مردم نمی‌داند و اگر



قرار است از کاستی‌ها سخن گوید مانع تراشی‌های رهبران را بیان می‌کند که در نتیجه همین امر بزرگداشت مبارزان و مظلومان نیز حاصل می‌شود، به بیان دیگر گاه موانع راه مقاومت بیان می‌شود تا اهمیت کار مبارزان آشکارتر گردد: «[سلطان] از غایت ترسی که برو غالب بود دائماً مردم را از لشکر تاتار می‌ترساند... و جمعیت مردم را بر تفرقه و جلا تحریض می‌نمود و می‌گفت... زنان و فرزندان شما در ذلّ اسر افتند و در آن حالت گریز دست ندهد... بتفرقه رضا ندادند و سلطان دانست و دید که قبول نصیحت در باطن ایشان جای گیر نیست...». (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/۱۳۴-۱۳۵)

توصیف جنایات دشمن: این امر در کنار تقبیح چهره دشمن در عرصه مبارزه در آگاه‌سازی مخاطب از اوضاع نابسامان روزگار و برانگیختن حسّ تنفر و همدلی در مورد ظالم و مظلوم بسیار مؤثر است، در عین زیرکی و هنرمندی جلوه‌گر می‌شود تا حسّاسیت مغولان را برنینگیزد؛ بنابراین نمی‌توان هدف توصیف جنایات مغول را دعوت به عدم مقاومت شهرها در برابر ایلغار مغول پنداشت. لحن کتاب لحن جزع و فرع نیست، بلکه نویسنده با استواری تمام آنچه را باید، بیان می‌کند. در توصیف جنایات مغول در استخلاص شهرها، نویسنده سه مرحله را در جهت بیان بهتر و نافذتر پشت سر می‌گذارد؛ ابتدا توصیف آبادانی‌های آن شهر و فضایش، دوم نحوه حمله مغول و تخریب‌ها و پایداری‌ها، سوم حالتی که شهر و مردمش پس از حمله پیدا کرده‌اند و همین سیر نسبتاً طولانی و غیر شتاب‌زده است که حاصل آن، ایجاد درک معنایی در مخاطب از جنایات پیش آمده‌است.

همچنین گاه، همچون خواجه حافظ شیرازی که چنین می‌سراید:

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت

بر در میکده‌ای با دف و نی ترسایی



گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

آه اگر از پی امروز بود فردایی...

(دیوان حافظ، ۱۳۸۹: غ ۴۸۸)

در راستای پایداری فردی و ملی، از زبان دیگری سخن می‌گوید: «جتمور جواب داد...چندین ولایت و رعیت را چگونه شراب فنا توان چشانید و بی هیچ موجب ملکی را که سالهاست تا بعد از تعب و مشقت اندک قراری گرفته‌است، دیگر باره نیست گردانید؟» (جوینی، ۱۳۹۱: ۲۶۲/۲) و چنان‌که اشاره شد، در مواردی نیز چنان لفظ را دشوار و پیچیده می‌کند تا تنها مخاطب خاص با سیر جریانات همراه باشد و نمونه کامل این مورد، ذکر استخلاص بخارا و سمرقند است. گفتنی است به غیر از صراحت و بی‌باکی در بیان که در سرتاسر اثر نمایان است، موارد زیر در توصیف جنایات که شامل کشتارها، غارت‌ها و بی‌حرمتی به ناموس و عقاید مردم می‌شود نمودار می‌گردد:

بلند نظری: به نظر می‌رسد عظاملک در برابر چنان سیل خانمان‌کنی همچنان روحیه پایداری را از دست نمی‌دهد و این عذاب عظمی را تنها نمادی از نمادهای قهر الهی می‌داند؛ این امر نمایانگر اوج خداباوری و حتی مثبت‌نگری و صبر ایرانیان نیز هست: «در این حالت امام جلال‌الدین روی به امام رکن‌الدین کرد و گفت: مولانا چه حالت است؟ این که می‌بینم به بیداری است یا رب یا به خواب...؟ مولانا امام‌زاده گفت: خاموش باش. باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد...» (همان: ۲۸۱/۱)

استعانت از آیات و احادیث و امثله عربی در ادای محکمت و بهتر کلام و تعمیق اثر نیز از شگردهای جوینی در توصیف جنایات است: «بفرمود تا آن جماعت را حاضر آوردند از مطالبه آن قوم زَلَزَلَتِ الارضُ زَلزَالَها و استخراج مدفونات از نفوذ و تجملات گفتی اخْرِجَتِ الارضُ اَثقالَها و بعد از آن لشکر در رفت و خواص و عوام



را از کرام و لئام بصحرا می‌راند...». (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۶/۱) گاه نیز در جهت برانگیختن احساسات مخاطب برضد مهاجمان به بزرگنمایی می‌پردازد؛ چنانکه در مورد شدت خرابی‌ها و کشتارها چنین می‌نویسد: «هر شهری و هر دیهی را چند نوبت کشش و غارت کردند و سالها آن تشویش برداشت و هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد، غلبه مردم بعشر آنچ بوده‌است نخواهد رسید...». (جوینی، ۱۳۶۷: ۷۵/۱)

از مصادیق تقبیح چهره دشمن، دشمن نشان دادن چهره واقعی دشمن دوست‌نما (گرگ در لباس میش) است که ذکر احوال مرو در جلد اول از مصادیق این شاخصه است؛ همچنین در این راه نویسنده گاه از انتساب دشمن به آیات قرآنی عذاب و گاه استفاده از کلمات دینی و غیر دینی با بار معنایی منفی مثل گرگ، بلاء، اجل و مانند آندر توصیف لشکر مغول یاری می‌جوید. نمونه‌های این امر در تاریخ جهانگشا به‌وفور یافت می‌شود که غالباً چنان کلمات و عبارات به درستی و هنرمندی در متن استفاده و گنجانده شده‌اند که در نگاه اول، هدف اصلی نویسنده از بکارگیری آنها، یعنی تقبیح چهره دشمن، به چشم نمی‌آید: «سه هزار مرد از لشکر مغول مستعد و آماده شدند و بر میان آن جسر زدند... و لشکر بنهب و تاراج مشغول شدند و بقایای بیوت و محلات را ویران کرد. خوارزم که مرکز رجال رزم و مجمع نساء بزم بود مأوای ابن‌آوی گشت و نشیمن بوم و زغن شد...». (همان: ۱۰۱/۱) همچنین بی‌دین جلوه دادن دشمن می‌تواند اثر زیادی در تقبیح چهره دشمن در ذهن مخاطب داشته باشد: «روز دیگر چنگزخان در مسجد جامع راند... صنادیق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداخت و کاسات نبیذ پیاپی کرده... اوراق قرآن در میان قاذورات لگدکوب اقدام و قوایم گشته...». (جوینی، ۱۳۹۱: ۲۱/۱)

همچنین بزرگداشت مظلومان واقعه نیز می‌تواند از دیگر راه‌های دیگر تحقیر و تقبیح دشمن باشد. در ادامه این راه، همگام با پایداری فردی، رگه‌هایی از دو پهلوگویی یا نوعی ذمّ شبیه به مدح (کلام ذمّی که در نگاه اول و با نگاه سطحی احساس می‌شود مدح است) نیز در بیان جنایات مغول وجود دارد: «حق تعالی چون چنگرخان را به عقل و هوشمندی از اقران او ممتاز گردانیده بود و به تیغ و تسلط از ملوک جهان سرفراز، تا آنچه از عادت جبابره اکاسره مذکور بود و از رسوم و شیوه فراعنه و قیاصره مسطور، بی تعب مطالعه اخبار و زحمت اقتفا به آثار، از صحیفه باطن خویش اختراع کرد» (همان: ۱۹۹/۱)

نکته مهمی که در این اثر قابل توجه است این است که نویسنده در عین بیان جنایات مغول به هیچ عنوان، جانب انصاف را فرو نمی‌گذارد؛ چنانکه در ذکر احوال سلطان محمد خوارزمشاه و زبردستانش و رفتار بی‌تدبیرانه آنها که حمله مغول را در پی داشت چنین می‌آورد: «قایرخان بر موجب فرمان، چهارصد و پنجاه مسلمان را بی‌جان کرد و سر امن و فراغت پیچان. و هر آینه هرکار که عواقب آن در اوایل نااندیشیده ماند، فتنه‌هایی که در ابتدا پیدا نیاید، نابیوسیده توقع باید کرد». (همان: ۱۳۶/۲) نه تنها نویسنده در بیان حوادث و جنایات مغول از حدّ انصاف نمی‌گذرد بلکه گاه به بیان نکات مثبت مبارزه مغول می‌پردازد که نوعی آموزش یا ترغیب مخاطب خودی به اینگونه بودن نیز هست: «در هیچ کتاب مسطور نیست که هرگز پادشاه را... لشکر چون لشکر تاتار میسر شده است؛ بر شدت صابر و بر رفاهیت شاکر، در سرّاً و ضرّاً امیر جیوش را مطواع، نه به توقّع جامگی و اقطاع و نه به انتظار دخل و ارتفاع... هنگام کار در غلبه و اقتحام، سباع ضاری اندر شکار و در ایام امن و فراغت گوسفندان با شیر و پشم و منفعت بسیار». (جوینی، ۱۳۹۱: ۲۰۶/۱)



همچنین نویسنده به بهانه ذکر تاریخ به آموزش مسائلی دفاعی و نظامی طرف مقابل به مخاطب می‌پردازد؛ به بیان دیگر، از منظر فرهنگ‌پایداری در مورد عظاملک می‌توان چنین قلمداد کرد که یک فرد خودی در سپاه دشمن قرار گرفته و به بیان شگردهای نظامی دشمن می‌پردازد: «... و چون بکار لشکر اشتغال نداشته باشند دائماً بر صید حریص باشند و لشکر را بر آن تحریض نمایند و غرض نه مجرد شکار باشد بلکه تا بر آن معتاد و مرتاض باشند و بر تیر انداختن و مشقت خوگر شوند...» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۹/۱) «چون کثرت عدد جانب یمین که به امین ملک مفعول بود زیادت از لشکر مغول بود... لشکر مغول یاسا دادند تا هر سواری بر جنیبت تمثالی نصب کردند... و چون لشکر سلطان در پس لشکر مغول صفی دیگر دیدند پنداشتند مددی رسیده است؛ خائف گشتند...» (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۷۹/۲) و مواردی از این دست در کل اثر به وفور یافت می‌شوند.

با توجه به موارد مذکور، می‌توان گفت آموزش و دعوت به پایداری و اجتناب از بی‌حرکی و انفعال، نقطه بعدی حرکت نویسنده در مسیر پایداری است که در این اثر کاملاً مشهود و قابل تأمل است:

دعوت ضمنی مخاطب به ایستادگی و صبر و نکوهش بی‌حرکی و انفعال (تقاعد): نویسنده به‌طور غیر مستقیم مخاطب خود را از طریق آیات، روایات، اشعار و مانند آن به صبر و ایستادگی در برابر حوادث و دشواری‌ها دعوت می‌کند؛ چنانکه در پایان ذکر استخلاص سمرقند پس از بیان غارت‌ها و تخریب‌ها چنین می‌آورد:

«ای دل جزع مکن که مجازیست این جهان/ ای جان غمین مشو که سپنجی ست این سرای». (جوینی، ۱۳۶۷: ۹۶/۱)

همچنین چنان‌که اشاره شد می‌توان در نمونه‌های ذکر دلاوری و پایداری مردمی و بزرگداشت مبارزان، دعوت به پایداری را از اغراض ثانوی متن به حساب آورد؛ به

عبارت دیگر هر شاخصه از فرهنگ پایداری در متن، می‌تواند مقوم شاخصه دیگر هم باشد. سرزنش و مذمت بی تحرکی و انفعال و واگذاری میدان نبرد به دشمن نیز در کنار دعوت به پایداری، کمابیش در مفهوم عبارات وجود دارد، چنانکه: «سلطان محمد[د] دل را بر قضای مبرم خوش کرد و به عجز و قصور تن در داد و سر به بخت بد باز نهاد و رَضِينَا بِقَضَاءِ اللَّهِ را کار بست؛ هَلَّا سَعَوْا سَعَى الْكِرَامِ فَأَدْرِكُوا/ أَوْ سَلَّمُوا لِمَوَاقِعِ الْأَقْدَارِ». (جوینی، ۱۳۹۱: ۱۴۳/۲)

آموزش و آگاه‌سازی مخاطب: نویسنده در جای‌جای کتاب سعی دارد خواننده را از تغافل و بی‌تدبیری حتی در شرایط نابسامان جنگ برهاند، به همین دلیل گاه شاهد قسمت‌هایی در کتاب هستیم که تنها با کشف مقصود نویسنده می‌توان به عمق معنای آن پی‌برد، چنانکه شاید آوردن ذکر خروج تارابی در اثنای ذکر استخلاص‌ها و هجوم‌های مغولی تا حدودی نامرتبط به نظر برسد اما می‌توان چنین متصور شد که نویسنده با ذکر چنین جریاناتی، مخاطب را آگاه می‌سازد که در وقایع ناپسند روزگار هم نباید تعمق و دوراندیشی را از دست داد. در پایان باید گفت، هر چند جلوه‌های فرهنگ پایداری در این اثر به موارد مذکور ختم نمی‌شود لیکن به نظر می‌رسد می‌توان غالب این تجلیات را در ذیل آنها گنجانند.

نتیجه‌گیری

عطاملک جوینی از معدود فرهیختگان بازمانده از حمله مغول است که برغم موقعیت حسّاس خود و خاندانش در دربار مغول و با وجود تهدیداتی که جان وی و اطرافیانش را در معرض خطر قرار داد ضمن همکاری با حاکمیت مغول، با نبوغ و هوشمندی خاصّ خود، همچون هموطنان آزاده و آگاه به موقعیت خطیر و سرنوشت-ساز روزگاری که در آن می‌زیستند به دفاع از ارزش‌ها و عقاید و هویت ملی خویش می‌پردازد؛ به نحوی که می‌توان انعکاس جلوه‌های متنوع و فراوانی از فرهنگ پایداری را در تاریخ جهانگشا، اثر ادبی تاریخی او، مشاهده کرد. جلوه‌هایی از دو نوع پایداری فردی و ملی (جمعی) نویسنده که با در نظر گرفتن سه عنصر «سرزمین»، «مبارزه» و «دعوت به پایداری و آگاهی‌دهی» و از سه راه «زبان»، «فرهنگ» و «ادبیات»، در قالب مواردی چون وطن‌دوستی و هویت ملی، تحقیر و تقبیح دشمن، ذکر جنایات دشمن، ذکر دلاوری‌ها و ایستادگی‌های مبارزان و واقعه‌دیدگان، بزرگداشت مبارزان و مظلومان و در نهایت دعوت به پایداری و آموزش شیوه‌های مبارزاتی ظهور می‌یابد. آمیخته شدن بطن اثر با فرهنگ پایداری سبب شده است بسیاری از تجلّیات این فرهنگ در لایه‌های گوناگون اثر ظهور یابد و این امر تا جایی ادامه یافته است که شناخته شدن آن در ذیل ادب پایداری تا حدودی سخت و دور از انتظار می‌نماید؛ به نظر می‌رسد با شناسایی همین تجلّیات در ژرف‌ساخت و نیز روساخت متن است که می‌توان از عطاملک جوینی به عنوان نویسنده‌ای بیدارگر و ظلم‌ستیز و از تاریخ جهانگشا به عنوان اثری شاخص در حوزه ادب پایداری و مقاومت یاد کرد.



منابع

- آینه‌وند، صادق (۱۳۷۰). «ادبیات مقاومت». کیهان فرهنگی، ش ۷۹.
- ارجی، علی اصغر (۱۳۸۴). «فن روایت، فن یادگیری»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۷۶.
- اسکندری، عبدالمجید (مترجم) (۱۳۷۶). «ادبیات مقاومت»، کیهان فرهنگی، ش ۱۳۹.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۷). تاریخ مغول، تهران: امیرکبیر.
- بهار، محمد تقی (۱۳۷۳). سبک‌شناسی تاریخ تطور نثر فارسی، ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- بیانی (اسلامی ندوشن)، شیرین (۱۳۵۳). ایران در برخورد با مغول، تهران: کتابخانه طهوری.
- ترابی، ضیاءالدین و صابر امامی (۱۳۸۳). «ادبیات مقاومت در نگاهی به سرخ از پرده و پرواز»، فرهنگ و هنر شعر، ش ۳۹.
- جوینی، عطاء‌الملک علاء‌الدین (۱۳۸۹). تاریخ جهانگشای جوینی، به اهتمام احمد خاتمی، تهران: علم.
- _____ (۱۳۶۷). تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح علامه قزوینی، تهران: بامداد.
- _____ (۱۳۶۸). گزیده تاریخ جهانگشای جوینی. انتخاب و توضیح دکتر جعفر شعار. نشر بنیاد.
- چهرقانی برچلوئی، رضا (۱۳۸۳). «تأملی در نسبت پایداری و ادبیات»، شعر، ش ۳۵.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۹). دیوان، مقدمه و گزینش سید محمد راستگو، تهران: نی.
- خطیبی، حسین (۱۳۸۶). فن نثر در ادب پارسی، تهران: نشر زوآر.



- سرهنگی، مرتضی و هدایت‌الله بهبودی و علیرضا کمبری (مصاحبه‌شوندگان) (۱۳۷۱). «ادبیات مقاومت جلوه‌ها و ارزشها»، نشریه کیهان فرهنگی، ش ۸۵.
- سعدی شیرازی (۱۳۶۷). کلیات، نسخه محمد علی فروغی مقدمه عباس اقبال، تهران: انتشارات محمد، چ ۴.
- سنگری، محمدرضا (۱۳۸۳). «ادبیات پایداری»، فرهنگ و هنر شعر، ش ۳۹.
- سوتر مایستر، پل (۱۳۸۷). «تاریخ به مثابه روایت»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ترجمه حبیب‌الله اسماعیلی، ش ۱۲۴.
- صدرزاده، مینو (۱۳۸۴). «نگاهی به وضعیت خاندان جوینی»، فصلنامه تاریخ‌پژوهی، ش ۲۲-۲۳.
- علوی‌زاده. فرزانه (۱۳۹۰). «نمود هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی»، شاهنامه‌پژوهی، دفتر ۳.
- علوی‌زاده، فرزانه، عبدالله رادمرد (۱۳۹۰). «نمود هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی بر مبنای شاهنامه فردوسی»، مجموعه مقالات آغاز هزاره دوم شاهنامه.
- علیجانی، محمد و سعید بزرگ بیگدلی (۱۳۹۲). «نمودهای برجسته هویت ایرانی در تاریخ جهانگشای جوینی»، کهن‌نامه ادب پارسی، ش ۱.
- عیسی‌نیا، رضا (۱۳۸۵). «امام و ادبیات پایداری»، نشریه پژوهشنامه متین، ش ۳۰.
- قاسم‌زاده، بهجت (۱۳۹۱). «مقایسه جلوه‌های پایداری در حماسه دینی یادگار زریران و گشتاسب‌نامه دقیقی»، نشریه ادبیات پایداری، ش ۵.
- قدیانی، عباس (۱۳۸۴). تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره مغول، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب.
- متینی، جلال (۱۳۶۲). «افراسیاب»، ایران‌نامه، ش ۶.

محسنی‌نیا، ناصر (۱۳۸۸). «مبانی ادبیات مقاومت معاصر ایران و عرب»، ادبیات-پایداری، ش ۱.

محنایه، ریاض (۱۳۸۹). «گفتاری در ادبیات‌جنگ و ادبیات‌پایداری»، ترجمه سیده زهرا حق‌دوست، کتاب ماه ادبیات، ش ۴۰.

معین، محمد (۱۳۸۷). فرهنگ فارسی معین، تهران: نشر کتاب پارسه.

میرفخرایی، حسین (۱۳۸۶). نقد نثر فارسی در دوره مغول. تهران: ثالث.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی